**جلسه 16-128**

**یک‌شنبه - 30/07/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در روایاتی بود که استدلال شده بود به این‌ها بر حجیت خبر ثقه در موضوعات.

رسیدیم به روایت صحیحه هشام بن سالم. روایت صحیحه هشام بن سالم این بود که شخصی که وکیل هست و لو موکل او را عزل بکند تصرفاتش نافذ است، الوکالة ثابتة حتی یبلغه العزل بثقة یبلغه أو یشافه بالعزل. اگر خبر ثقه حجت نبود عرفی نبود که شرط انعزال وکیل را بلوغ عزل به خبر ثقه بدانند. و لو ممکن است شما از نظر فنی ایراد بگیرید، بگویید: در اینجا این خبر ثقه قائم مقام قطع موضوعی شده، خبر ثقه که خبر می‌‌دهد از عزل، اثر موضوعی دارد، اثرش این است که با این خبر ثقه وکیل منعزل می‌‌شود. و لکن انصاف این است: خبر ثقه‌ای که قائم مقام قطع موضوعی شده بگوییم قائم مقام قطع طریقی محض نمی‌شود، این بعید است.

این خلاصه استدلال به این صحیحه بر حجیت خبر ثقه.

و لکن دو اشکال در اینجا هست:

اشکال اول این است که بیشتر از این نمی‌فهمیم که خبر ثقه در عزل وکیل حجت است، اما در کل موضوعات حجت است؟ ما احتمال فرق نمی‌دهیم بین موضوعات مختلف؟ واقعا این احتمال وجود دارد. در مورد عزل وکیل از وکالت خبر ثقه طریق معتبر هست اما در همه جا معلوم نیست طریق معتبر باشد.

ثانیا: چه اشکال دارد که کاشفیت ناقصه خبر ثقه از واقع یعنی کشف ظنی خبر ثقه منشأ بشود شارع یک حکم موضوعی و اثر موضوعی برایش جعل کند، ‌انعزال وکیل، و لکن منجز و معذر نسبت به اثر واقع نباشد. حالا شما می‌‌گویید بعید است، [اما] هر بعیدی که مقطوع العدم نیست. کشف ظنی ناقص خبر ثقه از واقع منشأ شد شارع بگوید بابا خبر ثقه که آمد آقای وکیل که موکل تو را عزل کرد تو منعزلی. فرض این است که واقعا عزل کرده است، امروز خبر عزل توسط ثقه به این شخص وکیل رسید، ‌اثر موضوعیش این است که او منعزل است، ‌نکته‌اش هم کاشفیت ناقصه و کاشفیت ظنیه خبر ثقه است نسبت به واقع، ‌ولی خبر ثقه را شارع نمی‌خواهد منجز یا معذر قرار بدهد نسبت به آثار طریقی محض، آثار خود واقع. ‌این احتمالش حالا موهوم هم باشد، در حدی نیست که ما قطع به عدم پیدا کنیم.

آخرین روایت که استدلال می‌‌شود به آن بر حجیت خبر ثقه در موضوعات موثقه یا به تعبیر بهتر معتبره اسحاق بن عمار است: سألته عن رجل کانت له عندی دنانیر و کان مریضا فقال لی: ان حدث بی حدث فاعط فلانا عشرین دینارا و أعط اخی بقیة الدنانیر فمات و لم اشهد موته فاتانی رجل مسلم صادق فقال لی انه امرنی ان اقول لک انظر الدنانیر التی امرتک ان تدفعها الی اخی فتصدق منها بعشرة دنانیر، ‌یک رجل مسلم صادقی آمد به من گفت: آن دوستت که به تو وصیت کرده بود که بیست دینار از دنانیرش را به زید بدهی بقیه را به برادرش بدهی، این رجل مسلم صادق گفت این آقا قبل از فوتش به من گفت که به تو پیغام بدهم، ‌به تو بگویم که این دنانیری را که به برادرم بناء بود بدهی، ‌ده دینارش را صدقه بده، فقال علیه السلام: أری ان تتصدق منها بعشرة دنانیر، قبول کن حرف این رجل مسلم صادق را.

رجل مسلم صادق معنایش این نیست که من علم دارم به صدقش؛ ظاهرش این است که صادق فی حد ذاته هست ولی شاید در اینجا اشتباه کرد. امام خبر او را حجت دانست با این‌که فرض نشده وثوق برای مکلف حاصل شده است؛ بلکه فرض این است که این مکلف شاک هست که قول آن رجل صادق حجت است یا نه.

البته ممکن است شکش بخاطر این باشد که احتمال می‌‌دهد وصیت قابل تغییر نباشد. ولی این بعید است. اطلاق روایت می‌‌گیرد فرضی را که این مکلف شاک در این‌که این رجل مسلم صادق آیا اشتباه می‌‌کند یا نمی‌کند، ‌شاید اشتباه فهمید، رجل مسلم صادق است ولی شاید اشتباه فهمید.

این روایت شاید جزء بهترین روایاتی باشد که استدلال می‌‌شود به آن بر حجیت خبر ثقه منتها اطلاق ندارد نسبت به کل موضوعات؛ مثلا در اخبار ثقه بر نجاست نمی‌شود به این روایت استدلال کرد، در اخبار ثقه به هلال نمی‌شود به این روایت استدلال کرد. چون احتمال می‌‌دهیم در نجاست، ‌در هلال، شهادت عدلین لازم باشد. ولی در مورد این روایت و مشابه آن، دلالت روایت بد نیست.

[سؤال: ... جواب:] در چیزهایی که اهمیتش از مورد این روایت بیشتر نیست. ... نجاست بیشتر است. شاید شارع نمی‌خواهد زود ثابت بشود نجاست اشیاء. ... شاید دیگه؛ احتمال خصوصیت می‌‌دهیم. شاید شارع نمی‌خواهد نجاست اشیاء زود ثابت بشود برای مردم به دردسر بیفتند. ... خلاصه ما باید الغاء خصوصیت بکنیم از این مورد به موارد مشابه اما احتمال خصوصیت بدهیم دیگه نمی‌توانیم الغاء‌ خصوصیت بکنیم. مثل این‌که احتمال خصوصیت می‌‌دهیم که شهادت ثقه در مورد نجاست حجت نباشد، ‌در امر هلال حجت نباشد.

اما مشکل اصلی ما این است که روایات دیگری داریم که ظاهر است در عدم حجیت خبر ثقه.

یکی صحیحه محمد بن مسلم: سألته عن رجل ترک مملوکا فشهد احدهم ان المیت أعتقه، یک شخصی یک مملوکی را امانت سپرده بود پیش یک عده‌ای بعد فوت کرد، برخی از این جماعتی که مملوک پیش آن‌ها امانت بود آمدند شهادت دادند که میت آزاد کرده این مملوک را، قال علیه السلام: ان کان الشاهد مرضیا لم یضمن و جازت شهادته فی نصیبه. خوب دقت کنید! فرض روایت این است: رجل ترک مملوکا بین نفر، یعنی شخصی چند وارث دارد، شخصی چند وارث دارد، مُرد، ‌عبد این میت مورد بحث است، یکی از ورثه می‌آید می‌‌گوید که پدر من این عبد را آزاد کرد، ‌امام می‌‌فرماید این فرزند که احد الورثة است، اگر مرضی است، یعنی ثقه است، جازت شهادته فی نصیبه، ‌حساب می‌‌کنیم ببینیم پنج تا برادر هستند، ‌یک پنجم این عبد حکم می‌‌شود که آزاد است. اثر ثقه بودن این وارث چیه؟ اثر ثقه بودن این وارث این است که ضامن حصه بقیه ورثه نیست. و استسعی العبد فی ما کان للورثة، ‌بعد این عبد می‌‌رود کار می‌‌کند سهم بقیه ورثه را به آن‌ها پرداخت می‌‌کند. اما اگر این وارثی که گفت أعتق أبی هذا العبد مرضی نبود، خود این وارث ضامن حصه بقیه ورثه است، باید خودش از جیب خودش سهم آن چهار تا برادر را از این عبد پرداخت کند.

خب آقا! اگر خبر ثقه در موضوعات حجت است، خب حجت است دیگه، ‌ان کان مرضیا، ‌چرا جازت شهادته فی نصیبه؟ جازت شهادته فی تمام العبد.

[سؤال: ... جواب:] قاعده ید کجا بود؟‌ فرض این است که منتقل شد به این ورثه. ترک مملوکا، ‌خب احد الورثة می‌‌گوید أعتق أبی هذا العبد.

[سؤال: ... جواب:] تنازعی نیست؛ فرض این نیست که بقیه ورثه انکار می‌‌کنند.

ان کان الشاهد مرضیا جازت شهادته فی نصیبه، پس خبر ثقه اینجا تاثیری ندارد مگر به لحاظ ضمان این شخص ثقه یا عدم ضمان او. اگر ثقه است ضامن حصه بقیه ورثه نیست، خود آن عبد برود کار کند حصه بقیه ورثه را خارج کند، ‌اگر ثقه نیست این وارث باید خودش از جیب خودش سهم بقیه ورثه را بدهد. خب اگر بناء باشد که خبر ثقه در موضوعات حجت باشد مثل این می‌‌ماند دو تا شاهد عادل بیایند که میت آزاد کرد این عبد را، آزاد شده، مالک عبد بوده، ‌آزاد کرده او را. و فرض نشده در این روایت نزاع.

البته عرض می‌‌کنم این هم موردش خاص است. چه جور شما روایات خبر ثقه را که می‌‌خواندیم موردش خاص بود می‌‌خواستید مورد خصوصیت ندارد، حالا حداقل بعضی‌هاتون در ذهن‌تان این بود، ‌ما می‌‌گفتیم نه، موردش شاید خصوصیت داشته باشد، بله، اینجا هم می‌‌گوید خبر ثقه در این مورد حجت نیست، ‌شاید این مورد خصوصیت داشته باشد اما نتیجه‌اش این می‌‌شود که ما جایی که دلیل نداشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم خبر ثقه حجت است چون روایات مختلف است.

[سؤال: ... جواب:] اقرار که نافذ است. ... اگر خبر ثقه در موضوعات حجت است پس چرا امام فرمود ان کان الشاهد مرضیا و جازت شهادته فی نصیبه، ‌باید بگویند و جازت شهادته فی الکل. ... حکم تعبدی است، ‌ما چه می‌‌دانیم. اگر این وارث ثقه است دیگر ضمان حصه بقیه ورثه نیست. بحث در او نیست. بحث در این است اگر خبر ثقه در موضوعات حجت است چرا جازت شهادت فی نصیبه، جازت شهادت فی الکل، نسبت به سهم خودش اقرار است، ‌نسب به بقیه برادرها خبر ثقه است. ... حالا اینجا که تنازع نیست. ... یعنی شما می‌‌فرمایید مورد احتمال خصوصیت دارد، خب بله.

[سؤال: ... جواب:] کار به آن جهت نداریم که بحث ضمانش [باشد]. جازت شهادته فی نصیبه یعنی لم تجز شهادته فی نصیب بقیة الورثة، در حالی که اگر بینه بود جازت شهادته فی سهم بقیة الورثة ایضا. نسبت به سهم خودش اقرار بود، ‌نسبت به بقیه ورثه می‌‌شد شهادت معتبره، امام فرمود نه، شهادتش در بقیه سهم ورثه اعتبار ندارد.

 روایت دوم صحیحه بزنطی: سأله صفوان و انا حاضر عن رجل طلق امرأته و هو غائب فمضت اشهر فقال: اذا قامت البینة انه طلقها منذ کذا و کذا و کانت عدتها قد انقضت فقد حلت للازواج، یک مردی می‌آید من زنم را چند ماه پیش طلاق دادم، امام فرمود اگر بینه، یعنی شهادت عدلین داشته باشی بر این‌که طلاق در آن زمان قبل بوده، خب کشف می‌‌شود که عده طلاق این زن تمام شده، چند ماه گذشته بر طلاق، ولی اگر بینه بیاید بگوید شوهر این زن چند ماه قبل مرد، ‌از امروز که یوم بلغ خبر الوفاة باید عده وفات نگه بدارد. این فرق بین عده طلاق و عده وفات است.

بحث در این است که حضرت فرمود اذا قامت البینة انه طلقها منذ کذا و کذا و کانت عدتها قد انقضت فقد حلت للازواج، بینه یعنی شهادت عدلین، ‌خب اگر بناء‌ است خبر ثقه کافی است برای چی می‌‌گویند دو تا عادل بیایند شهادت بدهند؟ خب یکی کافی است.

البته این هم در مورد خودش، ‌در مورد بینه بر طلاق هست که خبر ثقه بیاید بگوید چند ماه پیش شوهر این زن او را طلاق داد این شرعا ثابت نمی‌شود که عده‌اش تمام شده. معنای روایت این است، این هم در مورد خودش این مطلب را می‌‌فهماند.

در مورد هلال: لااجیز فی الهلال الا شهادة عدلین. ‌یعنی شهادت عدل واحد در هلال کافی نیست.

این هم روایت معتبره است.

[سؤال: ... جواب:] لااجیز فی الهلال الا شهادة عدلین، ‌بحث هلال بود. ... می‌‌آمدند می‌‌گفتند ما ماه را دیدیم، حضرت فرمود لااجیز فی الهلال الا شهادة‌ عدلین، مورد هلال بود. یعنی با تظنی و حدس و گمان و قول منجمین و این‌ها من حکم نمی‌کنم به ثبوت هلال، ‌لااجیز فی الهلال الا شهادة عدلین. اما اگر شهادت یک عدل واحد کافی بود چرا فرمود دو تا عدل؟

[سؤال: ... جواب:] آنجا هم اگر خبر عدل واحد کافی بود چرا فرمود خبر دو عدل بر وقوع طلاق در ماه‌های گذشته. این الغاء خصوصیت لازم می‌آید اگر خبر یک عدل حجت است بعد بیایند دو عدل بگوید، ‌چرا دو عدل بگوید، یک عدل هم بگوید کافی است.

 این مجموع روایات [است] که انصافا ما دلیل معتبر قانع‌کننده‌ای که خبر ثقه در موضوعات بطور مطلق حجت باشد که شامل دخول وقت هم بشود نداریم. و لذا فی ثبوت دخول الوقت بخبر الثقة اشکال ما لم یفد الوثوق. اگر خبر ثقه مفید وثوق باشد، مفید وثوق شخصی که باشد بلااشکال در سیره عقلائیه حجت است، اگر مفید وثوق نوعی هم باشد، بعید نیست که بگوییم خبر ثقه‌ای که مفید وثوق نوعی است در مقام احتجاج بین مولی و عبد حجت است. اما این غیر از ادعای مرحوم آقای خوئی است که خبر ثقه در موضوعات حجت است تعبدا و لو ظن به خلاف داشته باشید.

[سؤال: ... جواب:] معتبره اسحاق بن عمار که در مورد شهادت بر وصیت [بود] ما چه می‌‌دانیم، شاید در دخول وقت شارع اهتمام دارد چون فریضة الله است. ما چه می‌‌دانیم. فریضة الله مثل هلال در ماه رمضان‌ که او هم فریضة الله است، شارع خبر ثقه را قبول ندارد. ... حق الناس دو طرفه است؛ حق آن وصیت‌کننده هم هست. کما این‌که حق وصیت‌شونده است حق وصیت‌کننده هم هست. حق آن میت نباید پایمال بشود. و لذا گفت مسلم صادق اگر گفت که وصیت کرده ده دنانیری که به برادرش بناء بود بدهی، بدهد به فقراء قبول کن، بده به فقراء.

[سؤال: ... جواب:] خیلی موقع‌ها انسان وثوق پیدا نمی‌کند از خبر ثقه. خیلی موقع‌ها که می‌‌گویم نمی‌گویم در اکثر موارد خبر ثقه وثوق پیدا نمی‌شود. نه، ‌خبر ثقه فی حد ذاته مفید وثوق است و لکن مواردی کم نیست که انسان وثوق پیدا نمی‌کند بخاطر شبهاتی که هست. ... خبر ثقه اگر مفید وثوق باشد‌، در سیره عقلائیه حجت است.

در مورد دخول وقت یک روایتی داریم ممکن است کسی استدلال کند در خصوص دخول وقت خبر ثقه حجت است. روایت این است:‌ صدوق در عیون الاخبار نقل می‌‌کند از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از احمد بن عبدالله قزوینی عن ابیه. مجهول هستند. قال دخلت علی الفضل بن ربیع و هو جالس علی سطح فضل بن ربیع جایی نشسته بود، وارد شدم بر او، ‌فقال لی: أدن منی، بیا نزدیک! نزدیک که رفتم گفت نگاه بکن به این اتاقی که در این خانه هست! نگاه کردم، به من گفت در این خانه چه می‌‌بینی؟ گفتم یک لباسی است که روی زمین افتاده، فقال انظر حسنا، خوب نگاه کن! تامل کردم، ‌دیدم یک رجل ساجدی هست، گفتم رجل ساجد، گفت هذا موسی بن جعفر علیه السلام انی اتفقده اللیل و النهار فلم اجده فی وقت من الاوقات الا علی الحالة التی أُخبرک بها، ‌من شب و روز پیگیری می‌‌کنم‌، ندیدم موسی بن جعفر را بر غیر این حال، همه‌اش در حال سجود است، إنه یصلی الفجر فیعقب ساعة فی دبر صلاته الی ان تطلع الشمس، ‌تا طلوع شمس تعقیبات می‌‌خواند، ‌ثم یسجد سجدة فلایزال ساجدا حتی تزول الشمس و قد وکل من یترصد له الزوال، به شخصی سپرده است که مراقب باش، هر وقت زوال شمس شد به من بگو، فلست أدری متی یقول الغلام قد زالت الشمس اذ وثب فیبتدأ الصلاة من غیر ان یحدث وضوئا، من نمی‌دانم کی این غلام می‌‌گوید، این جوانی که سپرده است امام به او اوقات نماز را پیگیری کند‌، می‌‌گوید وقت نماز ظهر شد ناگهان می‌‌بینم بر می‌‌خیزد موسی بن جعفر بدون این‌که تجدید وضوء بکند نماز ظهر را می‌‌خواند.

روایت سندش از نظر فقهی ضعیف است و لکن متن یک متنی است که من احتمال دس و تزویر نمی‌دهم.

اما استدلال به آن بر این‌که امام تعبدا اعتماد می‌‌کرد به قول آن غلام، این درست نیست. شاید امام از قول او وثوق پیدا می‌‌کرد. یا امام در حال عذر بود؛ زندان بود. ظن در حال عذر حجت است و ظن به دخول وقت پیدا می‌‌کرد از قول او. و لذا به این روایت هم نمی‌شود استدلال کرد بر حجیت خبر ثقه در دخول وقت.

[سؤال: ... جواب:] حالا اینی که شما می‌‌فرمایید امکانش هست که امام به علم غیب عمل می‌‌کرد، این‌ها برای رعایت ظاهر حال بود، ‌ولی ظاهر این است که امام اعتماد کرد به او، ‌ولی ما حرف‌مان این است که اعتماد می‌‌کرد به او لحصول الوثوق بخبره یا للتعبد بخبره، شاید معلوم نیست، شاید وثوق حاصل می‌‌شد برای امام از خبر این.

پس فی حجیة اخبار الثقة بدخول الوقت اشکال ما لم یفد الوثوق و الاطمینان.

اما اذان مؤذن:

صاحب عروه می‌‌گوید مؤذن عارف به وقت اگر باشد و عادل باشد اذانش معتبر است. اذان مؤذن عارف عدل.

خب آقا! در کدام روایت لفظ عدل آمده؟ حالا یا اذان مؤذن را حجت نمی‌دانید مثل آقای سیستانی که ما هم قریب به ذهن‌مان هست که اذان مؤذن حجت تعبدیه نیست، اطلاقی در ادله‌اش نیست، اگر وثوق پیدا کنیم از اذان مؤذن فهو و الا اذان مؤذن حجت تعبدیه نیست. اگر این را می‌‌گویید که هیچ. اگر مثل مشهور می‌‌گویید اذان مؤذن حجت تعبدیه است و لو وثوق پیدا نکنیم خب این استدلال بر اساس روایات باید باشد دیگه، در روایات هیچکدام نیامده عدل. تازه اتفاقا در روایات گفته مؤذنین عامه، مؤذنین عامه که عدل نیستند.

بله، ممکن است مقصود صاحب عروه از عدل، عدل لغوی باشد. خوب دقت کنید! یک نکته‌ای می‌‌خواهم بگویم. عدل لغوی یعنی انسان مستقیمی است، ‌دروغگو نیست، ‌اگر هم مخالف است، در دینش مستقیم است. البته بعید است صاحب عروه مقصودش از عدل این باشد، ولی در روایات ما به این معنا آمده عدل. دو روایت برای‌تان بخوانم. در باب هلال که لااجیز فی الهلال الا شهادة عدلین، دو تا روایت داریم، ‌در ذهن می‌‌زند که مراد عدل بقول مطلق نیست. عدل فی دینه، اگر هم مخالف است عدل فی دینه باشد، ‌قولش مسموع است. این دو روایت این است:

در باب هلال معتبره محمد بن قیس: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اذا رأیتم الهلال فافطروا أو شهد علیه بینة عدل من المسلمین، تعبیر من المسلمین دارد. خب این من المسلمین یعنی چه؟ این ممکن است کسی بگوید این توسعه می‌‌خواهد بگوید، می‌‌گوید لازم نیست شیعه باشد.

روایت دوم از این واضح‌تر است. معتبره ابی بصیر: عن الیوم الذی یقضی من شهر رمضان، ‌یوم الشک اول ماه رمضان بود روزه نگرفتیم، امام می‌‌فرماید لایقضه، قضاء ندارد الا ان یشهد شاهدان من جمیع اهل الصلاة متی کان رأس الشهر. شاهدان عدلان من جمیع اهل الصلاة، ممکن است یعنی فرق اسلامی ولی مستقیم باشند، ‌یعنی از نظر عرفی و لو در دین خودش عدل باشد، مثل برخی از اصحاب، شیعه نبودند و لکن روش‌شان در دین خودشان صحیح بود، ‌مثل آن‌هایی نبودند که در دین خودشان هم عدل نبودند.

این شبهه‌ای هست که مطرح می‌‌شود. و بعضی از آقایان از مرحومین دیدم در کتاب الاجتهاد و التقلید این را مطرح کردند. حالا به این دو روایت استدلال نکردند ولی مطرح کردند که بگوییم عدل اختصاص ندارد به عدل شیعی.

[سؤال: ... جواب:] مثلا کسانی که با خلیفه سوم درگیر شدند همه این‌ها که شیعه نبودند و خلیفه آن‌ها را ایذاء کرد. ابوذر شیعه بود اما همه‌شان این‌جور نبودند. بعضی از این‌ها شیعه نبودند و لکن در منهج‌شان عدل بودند، اهل دروغ و اهل ظلم و این‌ها نبودند.

به نظر ما این احتمال شاهد قطعی ندارد. شما می‌‌گویید شاهدان عدلان من جمیع اهل الصلاة این برای این می‌‌خواهد بگوید که یعنی من جمیع الفرق المصلین، نه، شاید من جمیع اهل الصلاة به لحاظ اماکن مختلف می‌‌گوید، یعنی در هر شهری، یعنی و لو از شهرهای دیگر. اذا شهد عدلان من جمیع اهل الصلاة یعنی من جمیع الامصار. شاید می‌‌خواهد بگوید یعنی فقط نگاه به شهر خودت نکن. نه این‌که جمیع اهل الصلاة یعنی چی شیعی چه سنی، ‌نه، جمیع اهل الصلاة یعنی دو نفر عادل چه در شهر خودت چه در بقیه شهرهایی که سنی‌نشین است.

[سؤال: ... جواب:] همین اختلاف است که آیا شهادت بر ثبوت هلال در شهر دیگر برای شهر ما کافی است یا نه؟ اختلاف افق داریم. این روایت از روایاتی است که ممکن است بگوییم اختلاف افق مهم نیست. در جای دیگر هم اگر گفتند ما ماه را دیدیم، ‌دو نفر عادل گفتند ماه را دیدیم کافی است. شهد عدلان من جمیع اهل الصلاة یعنی من جمیع اهل الصلاة فی جمیع الامصار. این احتمال هست.

آن روایت قبلی هم بود که بینة عدل من المسلمین، او هم شاید همین را می‌‌خواهد بگوید.

و لذا ظهور اولی عدل، ‌عدل بقول مطلق است، همانی که در روایات نماز جماعت داریم که ان کان اماما عدلا فلاتقرأ خلفه، اگر امام عادل بود حمد و سوره نخوان پشت سرش و اقتداء بکن. و در روایت عدل را معنا کرده: و یعرف باجتناب الکبائر و ان یکون من اهل الستر و العفاف. و لذا و لو این احتمال هست که در برخی از موارد مثل شهادت عدلین در هلال مراد عدل فی دینه باشد نه عدل بقول مطلق و لکن این احتمال شاهد قطعی ندارد. و لذا به صاحب عروه اشکال می‌‌کنیم، می‌‌گوییم شما گفتید اذان مؤذن عارف عدل، ظاهر عدل هم یعنی عادل شیعی، ‌در حالی که خود روایات می‌‌گوید و لو مؤذن عامی باشد قولش مسموع است.

روایات را بررسی کنیم، ‌اولین روایت صحیحه ذریح محاربی هست، تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.